

«آنچه به زندگی تو معنایی انسانی و ارزشی حقیقی می‌افزاید این است که زندگانی‌ات را با اخلاص برای دیگرانی بگذرانی که هیچ ارتباط نزدیک یا منفعتی با آن‌ها نداری. علی بن ابی طالب زندگی‌اش را این‌گونه سپری کرد. به همین دلیل است که عاشق علی هستیم و محبت او در رگ‌هایمان جاری است

سید احمد الحسن، صفحه فیس‌بوک، ۲۰۱۶ م.

علم سید احمد الحسن در بازخوانی
عاشورا، قسمت دوم

راه خدا یا راه مردم؟ مسئله امام پس
از پیامبر ﷺ

طهارت نگاه؛ نردبان شهود و ایمان

حکمت تصریح هفت آسمان در قرآن

حملة اعراب به ایران، قسمت نهم

پی‌آواز حقیقت بدویم، قسمت دوازده



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد مهدی علیه السلام است و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوت شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

غیبت طوسی، ص ۱۵۰، ترجمه فارسی: ص ۳۰۰

پیام‌های خردمندانه

فهرست

- ۳..... حملهٔ اعراب به ایران
- ۱۰..... حکمت تصریح هفت آسمان در قرآن
- ۱۸..... علم سید احمد الحسن در بازخوانی عاشورا
- ۲۵..... پی‌آواز حقیقت بدویم
- ۳۴..... نمایندهٔ رسمی سفارتخانهٔ آسمان
- ۳۶..... فارس شجاع، پیش از وداع: طهارت‌نگاه



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۲۰، جمعه ۵ دی ۱۴۰۴،
۶ رجب ۱۴۴۷، ۲۶ دسامبر ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسهٔ وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

پیام‌های خردمندانه
از سید احمد الحسن
و وارثین ملکوت

حمله اعراب به ایران

اقسمت نهم

به قلم میعاد مسعودی

در مقاله پیشین، از روزهای پرغبار فتوحات گفتیم؛ از فتح مدائن، سقوط یزدگرد، و روایت‌های پراز تناقض درباره حضور یا عدم حضور حسنین (ع) در جنگ‌هایی که شمشیر در پی غنیمت می‌گردید نه در مسیر حق... بیان کردیم که علی (ع) و یاران و فرزندان‌ش نه در آن فتوحات بودند و نه از آن شمشیرها.





اما حالا، فصل تازه‌ای از تاریخ آغاز شده است؛ فصلی که خلافت پس از ده‌ها سال انحراف، دوباره به صاحب اصلی‌اش بازگشت. نه با نیت پیروی از قرآن و وصیت رسول خدا (ص)، بلکه با اصرار مردم خسته از ظلم عثمان. علی (ع) به خلافت رسید، چون مردم چاره‌ای جز او برای حل اوضاع مسلمین نمی‌دیدند. غافل از آن‌که علی (ع) از جنس عدالت الهی است، بدون چشمداشت بین عرب و عجم و بین بزرگان و رعیت ...

این مقاله روایتی است از بازگشت امام عدل، علی بن ابی‌طالب (ع)، از ایستادن او برابر اشرافیت قریش، از توقف فتوحات بیرونی و آغاز جنگ با جاهلیت درونی. و آغاز این مسیر با خون‌خواهی یک سردار ایرانی آغاز شد.



عثمان؛ از خلافت قریش تا شورش امت

گسترده اجتماعی دامن زد و عایشه نیز با استفاده از فضای عمومی، مخالفت خود را آشکار ساخت. [۵] تا جایی که در مسجد مدینه، عثمان را آشکارا مورد انتقاد قرار داد و او نیز عایشه را به همسر نوح و لوط تشبیه کرد که به شوهرانشان خیانت کردند. در پاسخ، عایشه جمله‌ای گفت که تاریخ در سینه‌اش ثبت کرد:

«أَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرَ؛ نعتل را بکشید که کافر شده است.» [۶]

نعتل، لقبی توهین آمیز بود که مخالفان عثمان به او می‌دادند. این جمله عایشه، به مثابه مهر تأییدی بود بر شورش عمومی. با شدت گرفتن بحران، عثمان که در انزوای سیاسی گرفتار آمده بود، به نام علی بن ابی طالب (ع) متوسل شد. او اعلام کرد که از این پس، مطیع مشورت علی خواهد بود و به وی اختیار تام داد تا با معترضان مذاکره کند. [۷]

علی (ع) نیز، با وجود این که بارها عثمان را از تکیه بر بنی‌امیه و ظلم به مردم برحذر داشته بود، برای جلوگیری از آتش فتنه‌ای که امثال معاویه در سر می‌پروراندند، با مخالفان گفت‌وگو کرد و حتی با به‌کارگیری حسنین (ع) تلاش کرد آتش را خاموش کند.

طبق گزارش پوناوالا، علی (ع) در عین سکوت سیاسی، نقشی بازدارنده و میانجی‌گرانه ایفا کرد. نه در جمع شورشیان حاضر شد، نه به حمایت از عثمان برخاست. بلکه کوشید از یک سو شکایت مظلومان را به گوش عثمان برساند، و از سوی دیگر، مانع بروز خشونت شود. وقتی شورشیان خانه عثمان را محاصره کردند، علی (ع) اصرار داشت که آب بر عثمان بسته نشود. این تلاش‌ها اما در برابر طوفان خشم مردم ثمری نداشت. [۸]

عثمان بن عفان، خلیفه‌ای که خلافت را از مسیر شوراگرفت، اما دیری نپایید که در سایه قرابت‌های خانوادگی و سیاست‌های قبیله‌گرایانه‌اش، امواج نارضایتی را برانگیخت و خود در میان همان امتی که بر آن خلافت می‌کرد، قربانی شد. منشأ اصلی این بحران، امتیازدهی بی‌حد و مرز او به خاندان بنی‌امیه بود؛ تا آنجا که نه تنها ستم و تبعیض بر مردم حاکم شد، بلکه صحابه بزرگ پیامبر (ص) همچون عمار، عبدالله بن مسعود و ابوذر نیز به انزوا، طرد یا تحقیر کشانده شدند. او برای نزدیکانش، به‌ویژه بنی‌امیه، مناصب حساس حکومتی را گشود. نمونه‌اش، انتخاب ولید بن عقبه - برادر ناتنی‌اش - به‌عنوان والی کوفه بود که مفاسد گسترده‌ای در پی داشت. مروان بن حکم، عموزاده عثمان، نیز چنان در تصمیم‌گیری خلافت نفوذ یافت که عملاً زمام امور از دستان عثمان خارج شد و به حلقه کوچک خاندان اموی سپرده شد. [۱]

ویلفرد مادلونگ به‌روشنی می‌نویسد: «عثمان با صحابه‌ای چون ابوذر، عبدالله بن مسعود و عمار یاسر به بدی رفتار کرد؛ و همین اقدامات، صدای اعتراض بسیاری از صحابه، به‌ویژه اعضای شورای شش نفره انتخاب خلیفه را بلند کرد. مردم به‌ویژه در کوفه، مصر و بصره، از ظلم فرمانداران و اشرافی‌گری بی‌حد در مدینه خشمگین بودند و خواهان برکناری فرماندهان و تغییر سیاست‌های عثمان شدند.» [۲] در این میان، نقش عایشه، همسر پیامبر (ص)، در تحریک علیه عثمان انکارناپذیر است. روابط وی با عثمان که در آغاز خلافت حسنه بود و حتی به ذکر فضایلش می‌پرداخت، [۳] از میانه خلافت رو به تیرگی نهاد. [۴]

دلیل شخصی اختلاف، کاهش مقرری عایشه از سوی عثمان و هم‌سطح ساختن او با سایر زنان پیامبر (ص) بود. اما اختلافات عمیق‌تر، زمانی شکل گرفت که سیاست‌های عثمان به نارضایتی



در محاصره بود، عایشه به مکه رفته بود. چون مناسک را به جا آورده و به مدینه باز می‌گشت، در راه مردی از بنی‌لیث به او خبر داد که عثمان را کشته‌اند و با علی بیعت شده است. عایشه گفت: به خدا سوگند که عثمان به ستم کشته شده و من به طلب خون او خواهم کوشید. آن مرد گفت: اکنون چنین می‌گویی و آن روز درباره او چیزهای دیگر می‌گفتی؟! گفت: آنان نخست به توبه‌اش واداشتند و سپس به قتلش رساندند. [۱۳]

با این تغییر موضع عایشه، ام‌سلمه، همسر پیامبر (ص)، او را مذمت کرد که تو مردم را به کشتن عثمان تحریک می‌کردی و حال امروز چنین می‌گویی. [۱۴] عایشه در پاسخ گفت: «آنچه الان می‌گویم بهتر از آن چیزی است که در آن زمان گفتم.» [۱۵]

همچنین طلحه و زبیر نیز نقش مستقیمی در قتل عثمان داشتند، به‌گونه‌ای که حتی به پیشنهاد طلحه از بردن آب و غذا به خانه عثمان جلوگیری شد. [۱۶] جالب آن‌که همین اشخاص (عایشه، طلحه، زبیر) به خون‌خواهی عثمان جنگ جمل را بر ضد علی (ع) تدارک دیدند!!

نتیجه: امام علی (ع) در ماجرای قتل عثمان نه حامی شورش بود و نه تأییدکننده ظلم‌های عثمان. او تنها برای حفظ اسلام و جلوگیری از فتنه میانجی‌گری کرد. محمدبن ابی‌بکر نیز برای اصلاح آمد، نه قتل، و شواهد تاریخی، نقش او را در قتل رد می‌کند. اما معاویه و عایشه و طرفدارانشان برای توجیه شورش خود علیه علی (ع)، با انگیزه سیاسی، ماجرا را تحریف کرده و امام را متهم کردند، درحالی‌که هدفشان نه خون‌خواهی عثمان بلکه ضربه به خلافت حق بود.

محمدبن ابی‌بکر که از فرزندان خلیفه اول و پرورش‌یافته علی (ع) بود، از منتقدان عثمان به شمار می‌رفت و در حدود چهل روز محاصره عثمان از نزدیک امور را زیر نظر داشت. با این حال، برخلاف روایت‌های مشوشی که در بعضی منابع آمده، او قاتل عثمان نبود. روایت‌های متعددی از منابع مختلف (اعم از شیعه و اهل سنت) بر این نکته تأکید دارند:

۱. غلام ام‌حبیب، همسر عثمان، شهادت داد که پس از خروج محمدبن ابی‌بکر از خانه، عثمان به قتل رسید و محمد از جریان بی‌اطلاع بود. [۹]

۲. خود عثمان به نرمی محمد در هنگام ورود و گفت‌وگو با وی شهادت داد و تأکید کرد که محمد با او رفتار توهین‌آمیز نداشت. [۱۰]

۳. طبق نقل مورخان، طلحه حتی مانع خروج عثمان از خانه شده بود، اما محمد به سربازان گفت راه را باز کنند. [۱۱]

۴. وقتی علی (ع) از محمد درباره آنچه عایشه می‌گفت (اتهام قتل عثمان) سؤال کرد، محمد گفت:

«بر عثمان وارد شدم، او برایم از پدرم گفت: من با او برخاستم. به خدا سوگند نه او را کشتم و نه به او آسیبی رساندم.»

علی (ع) این سخن را پذیرفت و از محمد دفاع کرد، چراکه وی تحت تربیت علی و تابع سیره او بود، و امام صریحاً با قتل عثمان مخالف بود. [۱۲]

در نهایت، گروهی از شورشیان که از بصره، کوفه و مصر به مدینه آمده بودند، حلقه محاصره را شکستند و وارد خانه شدند و عثمان را به قتل رساندند؛ ابن‌خلدون نوشته است هنگامی که عثمان

بیعتی از سر اجبار مردم، نه میل علی (ع): وقتی زمام عدالت را به اجبار بر دوش او گذاشتند

علی، اکنون در برابر سیلی از مردم قرار گرفته بود که او را برای خلافت محاصره کرده بودند؛ اما علی (ع) می دانست که او را نه به عنوان خلیفه الهی بلکه به ناچار انتخاب کرده اند و تحمل عدالت الهی اش را نخواهند داشت... خود امام در خطبه شقشقیه، این صحنه را چنین توصیف می کند:

پس از قتل عثمان، مدینه در خلأ سیاسی و اضطراب فرورفت. مردم، که از ظلم و اشرافی گری خسته بودند و سایه بنی امیه را بر دوش خود سنگین می دیدند، چاره ای جز پناه آوردن به مردی نیافتند که در تمام دوران سکوتش، صدای عدالت بود. علی بن ابی طالب (ع)، همان کسی که پیامبر درباره اش فرموده بود: «علی با حق است و حق با

چیزی که مرا به هراس افکند، این بود که مردم همچون یال های کفتار، با ازدحام و تراکم، از هر طرف به سوی من هجوم آورده و مرا احاطه کردند، به طوری که حسن و حسین زیر دست و پا ماندند، دو طرف جامه ام پاره شد، و مانند گله گوسفند دور من جمع شدند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که آن جمعیت برای بیعت گرداگردم جمع شده و به یاری برخاستند و از این جهت حجت تمام شد و اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته که در برابر پرخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من افسار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم و پایان آن را با جام آغازش سیراب می کردم (همچنان که در دوران سه خلیفه گذشته کنار رفتم، این بار نیز کنار می رفتم) آن وقت (خوب) می فهمیدید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی ارزش تر است.»





آغاز خلافت علی (ع) با خون خواهی هرمان و مبارزه با فساد

به او فرمود:
 « ای فاسق! اگر روزی بر تو دست یابم، تو را
 در برابر [خون] هرمان می‌کشم.» [۱۷]
 علی (ع) نشان داد که در دولت او عرب و عجم،
 قریشی و حبشی، در برابر عدالت برابرند.
 امیرالمؤمنین (ع) مسیر حکومت را به کلی از
 گذشته جدا کرد. درحالی‌که خلفای پیش از او
 مشغول فتوحات نظامی و گسترش قلمرو بودند،
 از کشورگشایی دست کشید، مرزها را تثبیت
 کرد و شمشیرش را به جای مرزهای روم
 و ایران، متوجه کرد. فساد مالی،
 و ریاکاری دینی، دشمنان اصلی
 حکومت او بودند. علی (ع) ثابت کرد
 که اسلام نه برای توسعه
 ارضی، که برای نجات انسان
 آمده است. سرانجام خون خواهی
 هرمان، این سردار بی‌گناه ایرانی
 توسط علی بن ابی طالب (ع) در جنگ
 صفین به ثمر رسید و عبیدالله بن
 عمر به دست سپاه امام علی (ع)
 کشته شد...

وقتی علی (ع) به خلافت رسید، جامعه اسلامی
 از درون پوسیده بود: بیت‌المال در دست اشراف
 قریش، تبعیض نژادی علیه غیرعرب، و انحراف از
 سنت پیامبر، اسلام را به پرتگاه کشانده بود. علی (ع)
 شمشیرش را پس از حدود ۲۵ سال دوباره از نیام
 بیرون آورد، نه برای کشورگشایی و فتوحات بلکه
 برای احیای عدالت، برای جنگیدن با فساد داخلی
 و نجات اسلام از دست همان مسلمانانی که به نام
 دین، بر مسیر آن چنگ انداخته بودند.

از نخستین گام‌های او، پیگیری پرونده خون
 مظلومانی بود که در دوران گذشته به ناحق کشته
 شدند؛ از جمله هرمان، فرمانده ایرانی‌ای که پس
 از اسلام آوردن به دست عبیدالله بن عمر به قتل
 رسید. علی (ع) برخلاف خلفای پیشین که به خاطر
 نفوذ قریش یا مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی
 از پیگیری این جنایت سر باز زده بودند،
 قاطعانه خواستار اجرای قصاص شد.
 درحالی‌که عبیدالله از اجرای
 عدالت گریخت و به معاویه پناه
 برد، زیرا به یاد داشت که علی
 (ع) در ماجرای قتل هرمان،
 هنگامی که عثمان از قصاص
 عبیدالله بن عمر سر باز زده بود،



سخن پایانی برای سلسله مقالات حمله اعراب به ایران

نه برای اسلام بلکه برای غنیمت و تسلط. در این میان، علی بن ابی طالب (ع) و یاران راستین پیامبر، از فتوحات کنار ماندند. چون آن جنگ‌ها را تأیید نمی‌کردند. فتوحات، بدون حضور علی، یعنی بدون حق ...

سلسله فتوحات اعراب شاید با شمشیر آغاز شد، اما با عدالت علی (ع) پایان یافت؛ و از آن روز، ایران نه دل‌باخته فاتحان، که دل‌سپرده علویان شد.

ماجرای حمله اعراب به ایران، تنها روایت جنگ و خاک نیست؛ بلکه پرده‌ای است از انحرافی تاریخی که از سقیفه آغاز شد؛ جایی که گروهی از صحابه، با کنار زدن وصیت پیامبر (ص)، مسیر رسالت را به مسیر سلطنت تبدیل کردند. خلافت که باید مهد اخلاق می‌بود، به ابزار قدرت قریش بدل شد؛ تبعیض، اشرافی‌گری و قبیله‌محوری، جای عدالت و برابری را گرفت. خالد بن ولید و امثال او با شمشیر، خون ملت‌ها را ریختند،

منابع:

- [۱] مادلونگ، جانشینی محمد، ص ۹۲-۱۰۷.
- [۲] مادلونگ، جانشینی محمد، ص ۸۷ و ۸۸.
- [۳] مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۷.
- [۴] عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۵] یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.
- [۶] ابن اعثم، الفتوح، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴۵۹.
- [۷] مادلونگ، جانشینی محمد، ص ۱۱۹.
- [۸] پوناوالا، علی بن ابی طالب.
- [۹] عمر بن شبه، تاریخ مدینه المنوره، ج ۴، ص ۱۳۰۰.
- [۱۰] طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۴۷.
- [۱۱] طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۴۷.
- [۱۲] ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۵، ص ۴۳.
- [۱۳] ابن خلدون، دیوان المبتدأ و الخبر، ۱۴۰۸ق، ص ۶۰۷.
- [۱۴] ابن اعثم، الفتوح، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۳۷.
- [۱۵] طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴۵۹.
- [۱۶] ابن قتیبہ، الإمامة و السياسة، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۷.
- [۱۷] طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۹؛ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۶.



حکمت تصریح هفت آسمان در قرآن

بررسی چرایی غفلت از ذکر هفت زمین
در کلام سید احمد الحسن

به قلم آفاق مصطفوی



مقدمه

این مقاله به بررسی علل تفاوت کاربرد صیغه مفرد برای «زمین» و صیغه جمع برای «آسمان‌ها» در قرآن کریم با استناد به کلام سید احمد الحسن می‌پردازد. در قرآن کریم، اصطلاح «السموات» (آسمان‌ها) به صورت جمع ذکر شده، و «الارض» (زمین) عمدتاً به صورت مفرد آمده است؛ درحالی‌که در روایات اسلامی و متون دینی به وجود هفت زمین اشاره شده است. این مقاله در پی کشف دلیل این تفاوت در کاربرد است.





آیه هفت زمین (با اشاره)

- تنها آیه ۱۲ سوره طلاق به هفت زمین اشاره کرده است:

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ)
(خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین [نیز] همانند آن‌ها را.)

برخی آیات هفت آسمان (با صراحت)

- آیه ۱۲ سوره طلاق

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ...)
(خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز مانند آنها را ...).

- آیه ۲۹ سوره بقره

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ)
(اوست که همه آنچه در زمین است برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت و آن‌ها را به صورت هفت آسمان مرتب کرد).

- آیه ۱۵ سوره نوح

(أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا)
(آیا ندانسته‌اید که خدا چگونه هفت آسمان را به صورت طبقه طبقه آفرید؟)

- آیه ۳ سوره ملک

(الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ...)
(همان کسی که هفت آسمان را به صورت طبقه طبقه آفرید ...).

احادیث هفت آسمان و هفت زمین

امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه ۱ نهج البلاغه می فرماید:

«فَسَوَى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ، جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَعَلِيَاهُنَّ سَفْفاً مَحْفُوظاً (وسطاً) وَسَمَكاً مَرْفُوعاً» «پس از آن [آب، یا دود آسمان] هفت آسمان را برآورد و پرداخت: زیرین آن‌ها را موجی درهم پیچیده [و برافراشته] قرار داد، و بالایی آن‌ها را سقفی محفوظ و میانه را بلند و برافراشته ساخت.»

امام صادق (ع) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَجَعَلَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ خَلْقاً مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَعْْبُدُونَهُ لَا يَعْصُونَ» [۱] «خداوند متعال هفت آسمان آفرید و در هر آسمانی، مخلوقاتی از فرشتگان قرار داد که او را عبادت می‌کنند و نافرمانی نمی‌کنند.»

امام باقر (ع) در تفسیر آیه (سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا) فرمودند:

«هیچ آسمانی از آسمان دیگر خالی نیست؛ همه پر از فرشتگان و عبادت‌کنندگان خداوند هستند.» [۲]

دعای معروف به دعای قنوت:

«عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَدْرَكْتَ الرَّجُلَ عِنْدَ النَّزْعِ فَلَقِّنْهُ كَلِمَاتِ الْفَرْجِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْخَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [۳]

زراره می‌گوید امام باقر (ع) فرمود: «هرگاه مردی را به هنگام جان‌کندن دریافتی، کلمات فرج را به او تلقین کن: "لا إله إلا الله الحليم الكريم، لا إله إلا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الأرضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و ما تحتهن لله رب العالمين."»



حدیثی از امام رضا (ع)

امام رضا (ع) نیز در حدیث مفصلی معنای خلقت آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه را بیان می‌کنند. در بخشی از این حدیث می‌فرماید:

«آنچه ما می‌بینیم، زمین دنیا و آسمان دنیاست. زمین دوم بالای آسمان اول قرار دارد و بر فراز آسمان دوم، قبه‌ای است. زمین سوم بالای آسمان دوم است و بالای آسمان سوم قبه‌ای قرار دارد. زمین چهارم بالای آسمان سوم است و بر بالای آسمان چهارم قبه‌ای است. زمین پنجم بالای آسمان چهارم است و بالای آسمان پنجم قبه‌ای قرار دارد. زمین ششم بالای آسمان پنجم است و بر بالای آسمان ششم قبه‌ای است. زمین هفتم بالای آسمان ششم قرار دارد و بر فراز آسمان ششم قبه‌ای است، و عرش خدای رحمان بالای آسمان هفتم است. پس این است معنای کلام خداوند که می‌فرماید: (او خدایی است که هفت آسمان را (روی هم) آفرید و همانند آن، زمین را نیز آفرید).» [۴]

حدیث نبوی (ص) در صحیح بخاری و مسلم

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«مَنْ أَحَدَّ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا طَوَّقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ» [۵] «هرکس به ظلم، حتی به اندازه یک وجب از زمین را تصاحب کند، روز قیامت آن زمین از هفت زمین به گردن او افکنده می‌شود.»

متن پرسش و پاسخ از سید احمد الحسن

در راستای شفافسازی موضوع مورد بحث، پرسش زیر از سید احمد الحسن مطرح گردید:
پرسش:
در قرآن کریم از آسمان‌ها با صیغه جمع یاد می‌شود، اما از زمین به صورت مفرد؛ درحالی‌که ما می‌دانیم آسمان‌ها هفت‌تا هستند و زمین نیز هفت‌تا است. سرّ این موضوع چیست؟

فرستنده: مختار یوسف - بصره

پاسخ:

«بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين

زمین‌های دیگر، غیر از این زمین هستند و تاریکی آن‌ها بیشتر و نورشان کمتر است. با توجه به این سخن رسول خدا (ص): «خداوند از زمانی که عالم اجسام را خلق کرد، به آن نظر نکرده است»، وضعیت آنچه در مرتبه‌ای پایین‌تر از این زمین است، چگونه است؟
و حال آن‌که در آنجا هیچ چیزی که برای شما ارزش و اعتباری دارا باشد، وجود نداشته باشد: «در نظر خداوند، دنیا به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش ندارد.» این فقط یک یادآوری بود و به اختصار، کفایت می‌کند و فکر نمی‌کنم به تفصیل بیشتری نیاز داشته باشی.
قرآن راه هدایت انسان برای ارتقا به عوالم بالایی است نه پایینی؛ پس آسمان‌ها راه ارتقا هستند و از همین رو، قرآن از آن به تفصیل یاد می‌کند؛ اما زمین‌ها راه پسرقت نهی شده است و نیازی به تفصیل ندارد.» [۶]



تحلیل پاسخ سید احمد الحسن

۱. تمایز عوالم بالایی و پایینی:
آسمان‌ها عوالم بالایی و مسیر ارتقای روحی انسان هستند. زمین‌های دیگر (غیر از زمین کنونی) عوالم پایینی و تاریک‌تر محسوب می‌شوند. قرآن کتاب هدایت انسان به سوی خداوند است، بنابراین بر عوالم بالایی (آسمان‌ها) تأکید می‌کند، نه عوالم پایینی (زمین‌های دیگر).

۲. عدم ارزش معنوی زمین‌های پایین:
زمین‌های دیگر فاقد ارزش معنوی برای انسان هستند: «دنیا در نزد خداوند به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش ندارد.» این زمین‌ها تاریک‌تر و پایین‌تر از زمین کنونی هستند و هیچ مزیت معنوی برای انسان ندارند.

۳. اهداف قرآن:
قرآن مسیر صعود و عروج انسان را نشان می‌دهد، نه نزول و پسرفت را. بنابراین، ذکر زمین‌های پایینی (که نماد عقب‌گرد هستند) بی‌فایده است. در مقابل، آسمان‌ها نماد تقرب به خداوند هستند و قرآن به تفصیل از آن‌ها سخن می‌گوید.

نتیجه:

وجود هفت آسمان و هفت زمین در قرآن و روایات تأیید شده است.
- وجود هفت زمین نیز با استناد به آیه (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۱۲) و روایات معتبر از جمله، در بحارالأنوار و صحیح بخاری اثبات می‌شود.
در پاسخ سید احمد الحسن، به تفاوت کاربرد «آسمان‌ها» (جمع) و «زمین» (مفرد) در قرآن پی می‌بریم:

- قرآن عمدتاً زمین را به صورت مفرد ذکر می‌کند، زیرا هدف هدایت و ارتقای درجه برای انسان است.
- آسمان‌ها به عنوان عوالم بالاتر و راه ارتقای روحی معرفی شده‌اند. بنابراین با تفصیل بیشتر و به صورت جمع بیان شده‌اند.

علت عدم تفصیل درباره زمین های دیگر:

- زمین های دیگر (پایین تر از این زمین) تاریک تر و فاقد ویژگی های معنوی مرتبط با هدایت انسان هستند.
- به تعبیر سید احمد الحسن: «قرآن راه هدایت برای ارتقا به عوالم بالایی است، نه پایینی.»

جمع بندی نهایی

- قرآن با ذکر آسمان ها به صورت جمع و زمین به صورت مفرد، بر اهمیت عوالم بالایی (آسمان ها) به عنوان مراحل تکامل روحی انسان تأکید می کند؛ و پاسخ سید احمد الحسن نیز بر حکمت الهی در بیان قرآن تأکید دارد.
- قرآن کتاب هدایت است، نه کتاب جغرافیا یا نجوم.
- ذکر آسمان ها به صورت جمع و زمین به صورت مفرد، هدفمند است و به ارتقای معنوی انسان مربوط می شود.
- زمین های دیگر هرچند وجود دارند، اما بی ارزش اند و نیازی به ذکر تفصیلی آنها نیست.

منابع:

- [۱] علامه محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۹.
- [۲] عبدالله بن جعفر حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۵.
- [۳] شیخ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۲۲.
- [۴] سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۱۴.
- [۵] محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، حدیث ۱۶۱۲.
- [۶] سید احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ج ۲، پرسش ۱۵۲.

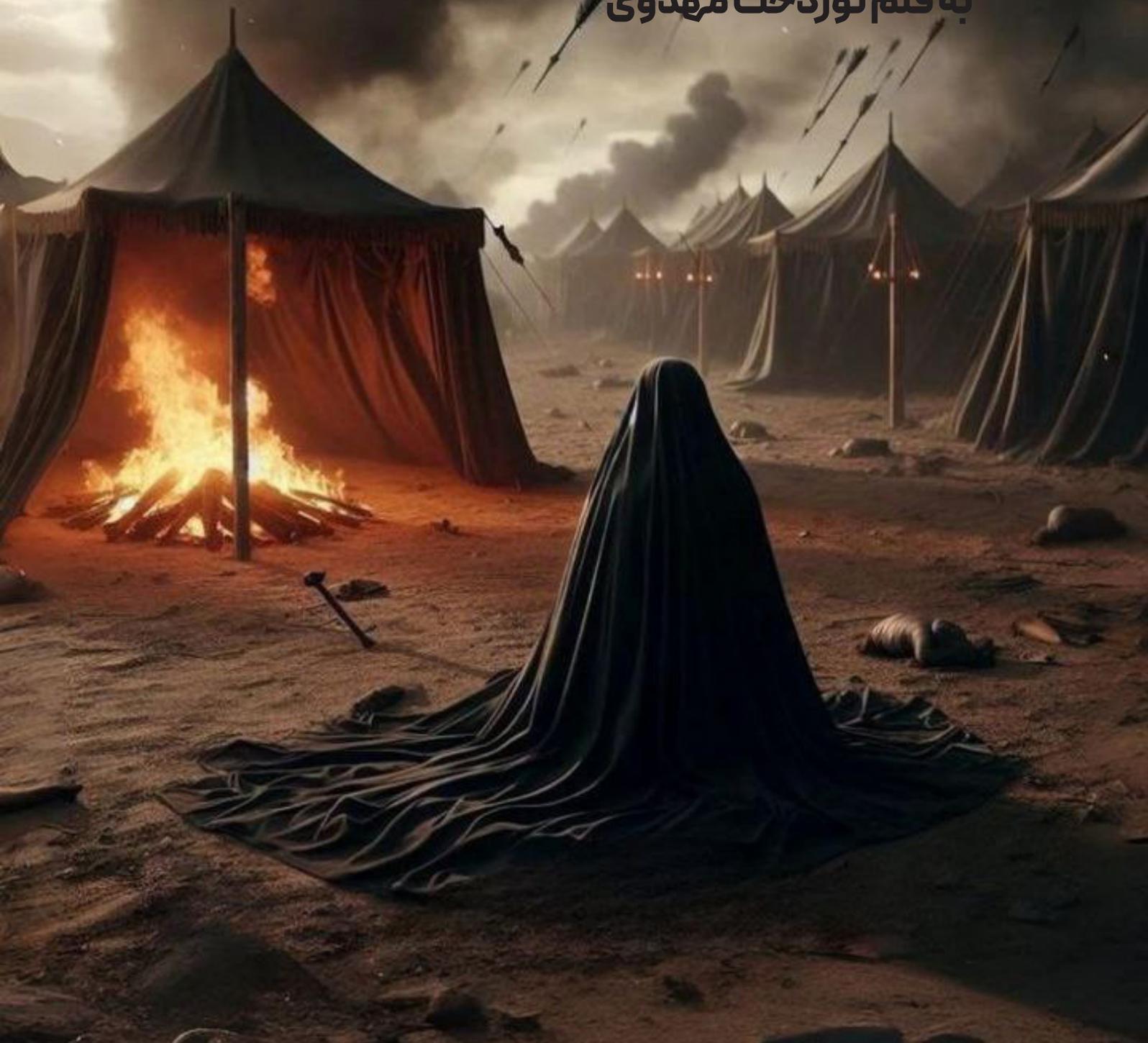


علم سید احمد الحسن در بازخوانی عاشورا

ا قسمت دوم

نگاهی به کتاب چندجلدی «روز حسین (ع)»
نوشته دکتر علاء سالم

به قلم نوردخت مهدوی



آل ابوسفیان و تحریف امت پس از پیامبر (ص) تا بازخوانی گام به گام حرکت حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، همه در پرتو این معناست که عاشورا، صرفاً واقعه‌ای تاریخی نیست، بلکه میدانی همیشگی است که تا قیام قائم آل محمد (ع) ادامه دارد. قسمت نخست با پرسشی بنیادین به پایان رسید: در روزگار امروز، ما در کدام جبهه ایم؟ در صف یاران مهدی (ع) یا در صف تماشاگران خاموش حقیقت؟

در بخش نخست این نوشتار، عاشورا نه به عنوان نبردی متقارن، بلکه به عنوان قتل عام و آزمونی میان ایمان و انکار بازخوانی شد. دکتر علاء سالم در جلد نخست کتاب روز حسین (ع)، بر پایه علم سید احمد الحسن - وصی و فرستاده امام مهدی (ع) - نشان می‌دهد که بشریت همواره در دو مسیر متقابل گام می‌زند: مسیر سجده بر فرستاده الهی یا راه انکار و سقوط در ورطه شیطان. از بررسی ریشه‌های سلطنت





نگاهی بر کتاب روز حسین (ع) جلد دوم

کرده و می‌فرماید در جنگ‌های آن زمان، سپاه‌ها دو شیوه برای آغاز نبرد داشتند: یا فرماندهان دو لشکر پیش از درگیری اصلی به مبارزه تن‌به‌تن می‌پرداختند تا شاید با کشته شدن فرمانده دشمن، روحیه سپاه مقابل درهم بشکند؛ یا دو سپاه مستقیماً به یکدیگر حمله می‌کردند و نبرد عمومی آغاز می‌شد. در کربلا، شیوه دوم رخ داد؛ زیرا فرماندهان سپاه یزید از رویارویی مستقیم با حسین بن علی (ع) بیم داشتند. آنان می‌دانستند که با برتری عددی، می‌توانند نتیجه را تضمین کنند، پس نیازی به خطر کردن در میدان نمی‌دیدند. [۱]

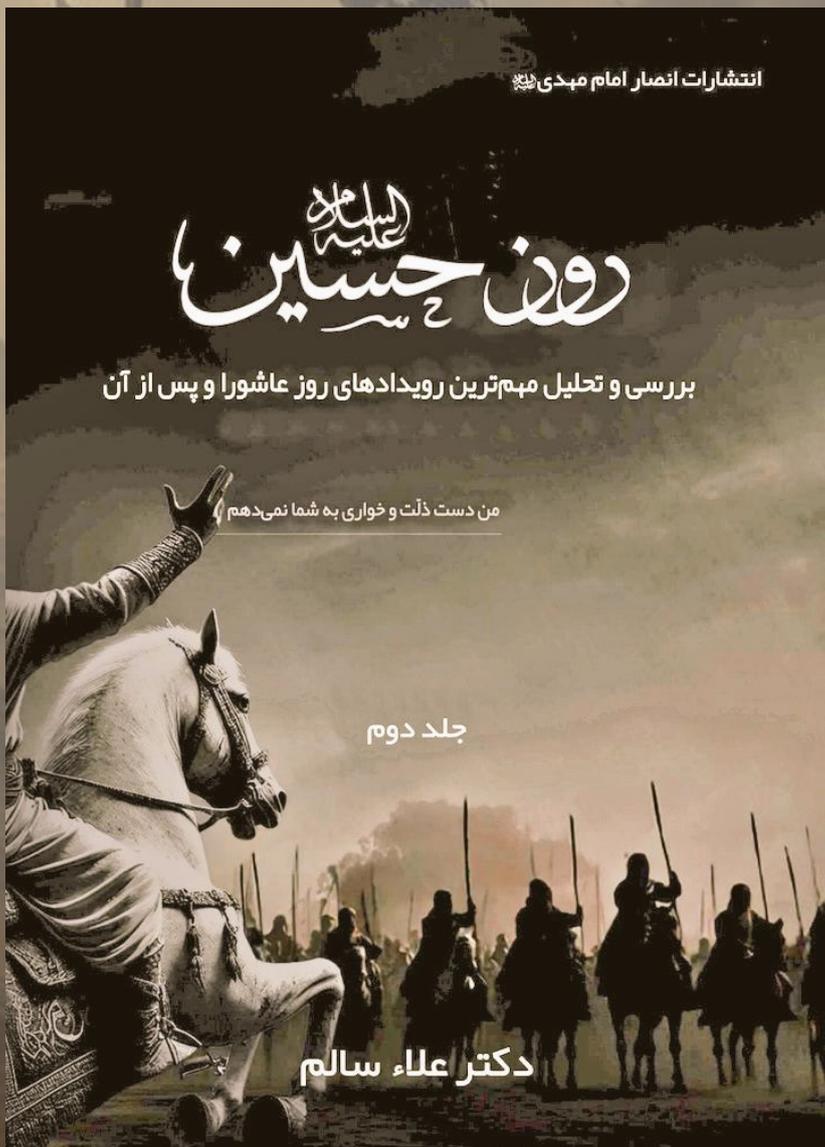
بر این اساس، بسیاری از روایات مقتل‌ها که بر «تقدم و تأخر» رفتن یاران به میدان تأکید دارند، بازتاب دقیق صحنه نبرد نیستند؛ بلکه حاصل روایت‌های جزئی و پراکنده راویانی‌اند که تصویر کامل جنگ را در اختیار نداشته‌اند.

جلد دوم کتاب، گویی حضوری دوباره در صحرای خون و ایمان است؛ بازخوانی مقتل حسین (ع) و یارانش با نگاهی آکنده از الهام و هدایت. گویا دکتر علاء سالم، در محضر سید احمد الحسن، به روز عاشورا گام می‌نهد و ناگفته‌های آن روز را به قلم تحریر درمی‌آورد و مهم‌ترین رویدادهای روز عاشورا و پس از آن را به تحلیل و بررسی می‌نشیند.

یکی از برجسته‌ترین مباحث جلد دوم روز حسین (ع)، تبیین حقیقت نبرد روز عاشورا است؛ آیا آنچه در دهم محرم رخ داد، نبردی تن‌به‌تن میان قهرمانان بود یا رویارویی دو سپاه در مقیاسی تمام‌عیار؟

دکتر علاء سالم در پرتو علم سید احمد الحسن، این تصور رایج را که جنگ عاشورا صرفاً مجموعه‌ای از مبارزات انفرادی بوده است، به چالش می‌کشد. او یادآور می‌شود که بیشتر منابع تاریخی و مقتل‌ها، نبرد کربلا را چنین ترسیم کرده‌اند که یاران امام حسین (ع) یکی پس از دیگری به میدان رفته و جنگیده‌اند؛ نخست اصحاب، سپس اهل بیت، از علی‌اکبر (ع) تا عباس بن علی (ع)، و سرانجام امام حسین (ع) خود به میدان شتافت. این تصویر، اگرچه در ذهن عموم نقش بسته، اما با واقعیت تاریخی فاصله دارد.

نبرد روز عاشورا نه رشته‌ای از درگیری‌های فردی، بلکه جنگی تمام‌عیار میان دو سپاه بود. ایشان روش‌های نبرد در آن روزگار را با چنین مضمونی تبیین



اتمام حجت بر آنان، تا هیچ عذری برای گمراهان و فریب‌خوردگان باقی نماند. این سنت الهی است که پیامبران و اوصیای آنان، پیش از هر نبرد، در هدایت را بر مردم می‌گشایند تا اگر کسی بهانه آورد، خود رسوا شود.

از همین روست که امام حسین (ع) نه‌تنها آغاز جنگ را به تأخیر انداخت، بلکه یارانش را از شروع درگیری بازداشت. [۲] این رفتار، ادامه همان سیره نبوی و علوی بود؛ چنان‌که رسول خدا (ص) در بدر و احد و نیز امیرالمؤمنین (ع) در جمل و صفین، تا لحظه آخر از این‌که شروع‌کننده جنگ باشند پرهیز داشتند. حسین بن علی (ع) نیز وارث همان اخلاق الهی بود و گامی بیرون از آن برنداشت.

حقیقت آن است که در عاشورا، دو سپاه درگیر شدند و یاران حسین (ع) در میانه هجوم گسترده دشمن، دلیرانه جنگیدند؛ و شهادتشان نه در پی دوئل‌های فردی، بلکه در متن نبردی همگانی رقم خورد. این حقیقت، نه‌تنها بازنمایی صحنه کربلا را دگرگون می‌سازد، بلکه عمق رشادت و فداکاری اصحاب را در میدان خون و یقین آشکارتر می‌کند.

حسین (ع) مردم را موعظه می‌کند. او همچون اجداد پاک و مطهرش کراهت دارد که آغازگر جنگ باشد. این موعظه‌ها، همچون دیگر خطبه‌های امام حسین (ع)، نه از سر ترس یا تردید، بلکه در امتداد همان روش الهی حجت‌های خدا بود؛ تلاشی برای هدایت مردمان پیش از فرود آمدن تیغ عذاب و نیز





بلکه مجموعه‌ای از قبایل گوناگون بود که در میانشان، کوفیان اقلیتی شناخته شده بودند، هرچند در صف مقدم ایستاده بودند؛ چراکه میدان نبرد در سرزمین خودشان برپا شده بود. و چون حجت بر آنان تمام شد، امام سخن آخر را گفت:

«من دست ذلت و خواری به شما نمی‌دهم و همچون بردگان فرار نمی‌کنم.» [۴]

این جمله، پاسخ نهایی به پیشنهاد بیعت و تسلیم بود و خط بطلانی بر روایات ساختگی مورخانی که مدعی شدند حسین (ع) خواستار بازگشت یا رفتن به شام شده بود. حقیقت آن است که او شهادت را بر زندگی در ذلت ترجیح داد، زیرا تسلیم شدن به معنای نابودی دین خدا بود. اما گوش‌های بسته سپاه ظلم، هیچ‌یک از این سخنان را نشنید. چون همه طغوت‌ها، پاسخشان به دعوت حق، تنها تکیه بر شمشیر بود. عمر بن سعد، باگستاخی فریاد زد:

«منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید، این لقمه‌ای بیش نیست!» [۵]

و همین جمله، خود گواهی روشن است که عاشورا نبردی میان دو سپاه بود؛ نه میدان چند نبرد فردی، بلکه رویارویی تمام‌عیار میان لشکر حق و سپاه باطل.

در خطبه‌هایش، امام حسین (ع) نسب و جایگاه خویش را به مردم یادآور شد؛ از پیوندش با رسول خدا (ص) سخن گفت و وصیت نبوی به خود را برای آنان یادآوری کرد:

«... اما بعد، نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؛ سپس به خود بازگردید و خویشتان را سرزنش کنید و ببینید که آیا کشتن من و هتک حرمت من برایتان سزاوار است؟ آیا من، فرزند دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا من، فرزند وصی پیامبر و پسرعموی او و نخستین مؤمن تصدیق‌کننده رسول خدا در آنچه از جانب پروردگارش آورده بود، نیستم؟...» [۳]

ایشان (ع) احادیثی را بازخواند که پیامبر درباره او فرموده بود. این تأکید، بازتاب همان عقیده محمدی اصیل بود که شناخت حجت الهی را در «نص» می‌جوید، نه در خرافات و نشانه‌های ساختگی. چه، در میدان کربلا هیچ ابری بالای سر امام سایه نیفکند، او به ده‌ها زبان سخن نگفت، و معجزه‌ای نمایشی در برابر سپاه دشمن آشکار نکرد. حجت الهی بودنش در خود او آشکار بود؛ در کلام پیامبر، در نص الهی، و در ایستادگی‌اش بر حق. معجزه اگر رخ دهد، تنها تأییدی بر این حقیقت است؛ و اگر رخ ندهد، چیزی از حقانیت او نمی‌کاهد.

آنگاه که امام، سران سپاه دشمن را یکی یکی نام برد - شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث و قیس بن اشعث - در حقیقت به چهره‌هایی اشاره کرد که خود روزی از یاران علی (ع) بودند و در مکه به حسین (ع) نامه نوشتند. آنان او را می‌شناختند، اما به دنیا دل بستند. با این حال، حضورشان نشان می‌داد که سپاه دشمن تنها از کوفیان تشکیل نشده بود؛

سخن آخر: از روز حسین (ع) تا روز قائم (ع)

بیشترشان نام او را بر زبان دارند، اما در عمل از فرمانش روی گردانند. در هر دو عصر، اکثریت بهانه می آورند، گروهی خاموش می مانند، عده ای از ترس دنیا عقب می نشینند، و تنها اندکی با یقین و فداکاری، در صف یاران حقیقی می ایستند.

موعظه های حسین (ع) در آستانه نبرد، اتمام حجتی برای آنان بود که ادعای ایمان داشتند، اما دل درگرو زمین نهاده بودند. همان گونه نیز، امروز ندای فرستاده امام مهدی (ع) در گوش جهانیان طنین انداز است؛ ندایی برای بازگشت به نص الهی، برای پیروی از حجت خدا و کنار زدن پرده های تحریف و بدعت:

اگر عاشورا را تنها به مثابه واقعه ای تاریخی بنگریم، در درک حقیقت آن گرفتار سطح خواهیم ماند. اما در پرتو علم سید احمد الحسن، روشن می شود که عاشورا، نه پایان یک قیام، بلکه آغاز مسیری است که تا روز قائم آل محمد (ع) امتداد دارد. در کربلا، حجت خدا در برابر سپاهی ایستاد که خود را مسلمان می دانست، اما قلبش در گرو دنیا بود. آن سپاه، زاده همان امتی بود که پیامبر (ص) را دیده بود، اما نص الهی را رها کرده و در پی قدرت و مقام رفت.

امروز نیز تاریخ تکرار می شود. قائم (ع) در روزگار ما همان جایگاهی را دارد که حسین بن علی (ع) در روز عاشورا داشت؛ حجتی الهی در میان امتی که

«گویا آنگاه که شومی بر آنان جاری شد، به هر سرزمینی کلاغی را به پرواز درآورد. و اگر راه تو را پاس می داشتند، [برایشان] نوری می بود، و برایشان در برابر شومی ها حجابی می گردید. تو برای آنان ستونی از اخلاق برپا کردی، ولی آنان به آن ستون خیانت کردند و از لرزش در هم فرو ریخت. و جایگاهشان در اخلاق با هیبت بود، و بی تردید اخلاق، شایسته تر است که از آن حساب برند. ای ابا الزهرا [محمد (ص)]، ما را دریاب.» [۶]

Post

You reposted

Ahmed Alhasan - أحمد الحسن - @Ahmedalhasan313

Show translation

كأَنَّ النَّحْسَ حِينَ جَرَى عَلَيْهِمْ أَطَّازَ بِكُلِّ مَمْلَكَةٍ
غُرَابَا
وَلَوْ حَفِظُوا سَبِيلَكَ كَانُ نُورًا..... وَكَانَ مِنَ النَّحْوِسِ لَهُمْ
حِجَابَا
بَنَيْتَ لَهُمْ مِنَ الْأَخْلَاقِ زُكْنًا..... فَخَانُوا الزُّكْنَ فَأَنهَدَمَ
إِضْطِرَابَا
وَكَانَ جَنَابُهُمْ فِيهَا مَهِيْبًا..... وَلِلْأَخْلَاقِ أَجْدَزُ أَنْ تُهَابَا
يا أبا الزهراء أدرکنا

5:16 PM · 12 Oct 25 · 132K Views

1,021 Reposts 499 Quotes 1,975 Likes

469 Bookmarks



پس هرکه خود را امروز در صف انتظار مهدی (ع) می‌بیند، باید از ژرفای جان خویش بپرسد: اگر در روز حسین (ع) بودم، در کدام صف می‌ایستادم؟ زیرا قیام مهدی (ع)، تداوم همان راه حسین (ع) است؛ ادامه نبرد حق و باطل، تا زمین از ظلم و نفاق پاک شود. چنان‌که سید احمد الحسن می‌فرماید:

«رسالت مهدی، آن‌گونه که رسول خدا محمد (ص) از جانب خداوند سبحان نقل کرده است، با نشر علم و اقامه حجت آغاز می‌شود و سپس زمین از ستمگران پاک خواهد شد. و این، مطابق با سنت رسالت‌های آسمانی است.» [۷]

ادامه دارد ...

[۴] همان

[۵] همان

[۶] پیام سید احمد الحسن، در صفحه یکس و

فیس‌بوک:



[۷] پیام سید احمد الحسن، در صفحه یکس و

فیس‌بوک:

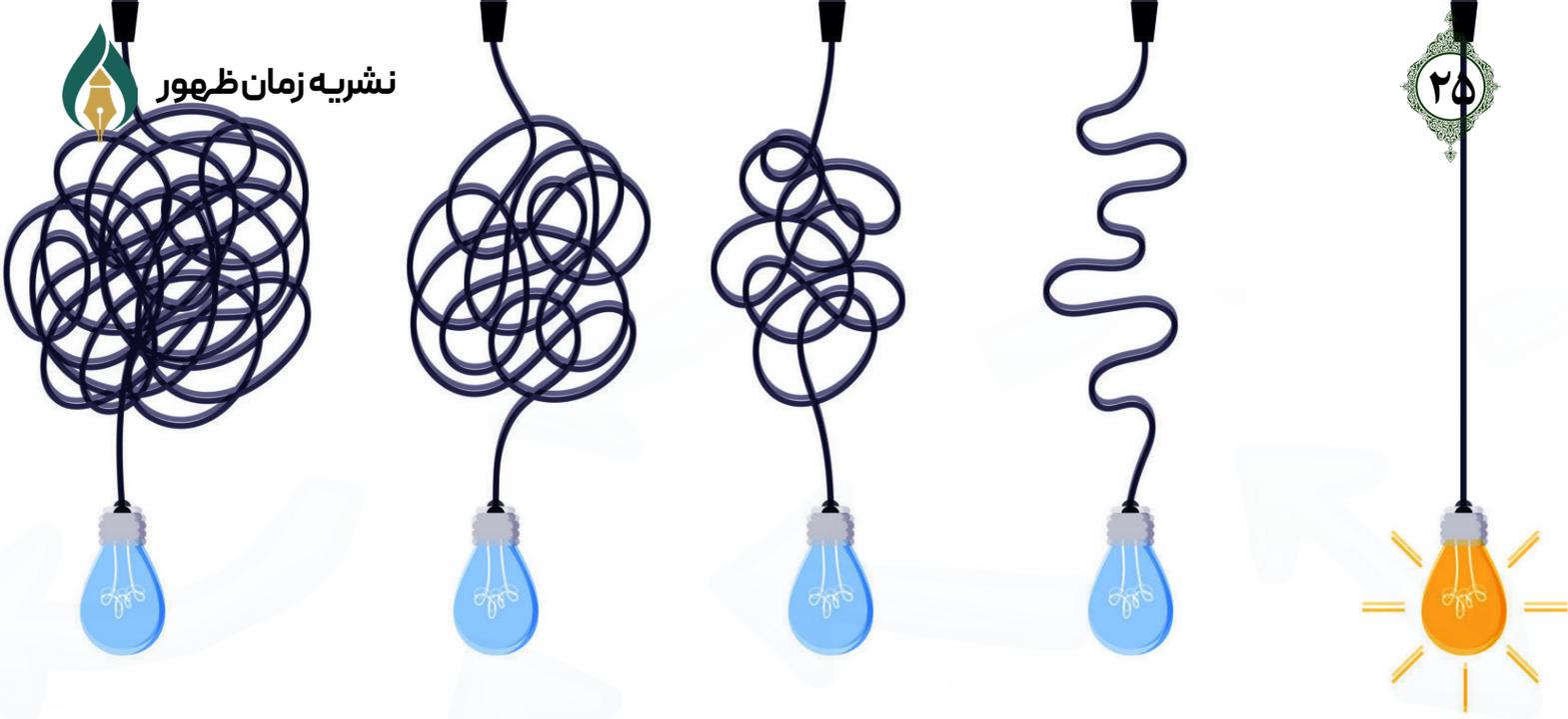


هرکس امروز امام مهدی (ع) را بخواند، اما با دعوت یمانی به ستیز برخیزد، همان کوفی دیروز است؛ آن‌که حسین (ع) را فراخواند، اما در روز امتحان، شمشیر بر او کشید. و آنان که خاموش ماندند، تماشاگران واقعه بودند؛ دل‌نگران خون حسین (ع)، اما بی‌عمل و بی‌اقدام، تنها با دعایی بر لب «خدا یا، حسین را از کشته شدن نجات بخش!!» عاشورا درسی است جاودان: که حق، با شمار اندک زنده می‌ماند، نه با کثرت ادعا. و روز قائم (ع) تجلی دوباره همان حقیقت است؛ قیامی برای پایان دادن به ظلمی که از روز کربلا آغاز شد.

منابع:

- [۱] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، مبحث عاشورا، درگیری دو سپاه یا نبرد انفرادی؟
- [۲] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ انساب‌الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۸؛ الإرشاد، مفید، ص ۹۵ و ۹۶.
- [۳] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲ ص ۹۷ و ۹۸.

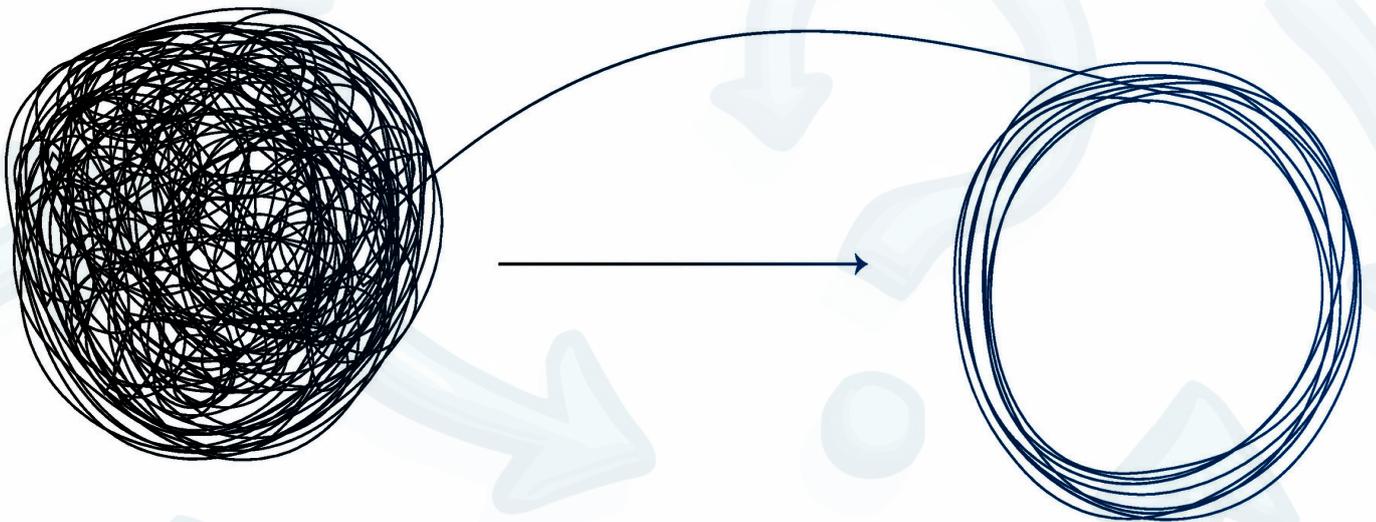




پی‌آواز حقیقت بدویم

به قلم مجتبی انصاری

ا قسمت دوازدهم: تعاریف





من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

در قسمت‌های پیشین گفتیم که بهترین شناخت از واقعیت، شناخت حسی است؛ یعنی چیزی را به چشم خود ببینیم یا با گوش خود بشنویم یا با سایر حواس خود درک کنیم. قطعاً شناخت کسی که دستش در آتش قرار گرفته و با آتش سوخته، با شناخت کسی که خبر وجود آتش به او رسیده، متفاوت است. معرفتی که با درک حسی و مستقیم از واقعیت به دست می‌آید، با هیچ شکل دیگری از معرفت جایگزین نمی‌شود و کسی که به چنین درکی می‌رسد، واقعیت را بهتر از دیگران درک کرده است؛ حتی اگر نتواند درک خود را توصیف کند. معمولاً واژه‌ها نمی‌توانند چنین درکی را به دیگران منتقل کنند. تصور کنید کوهنوردی مسیری طولانی را پیموده تا طلوع خورشید را از ارتفاعات زیبای آن کوه تماشا کند. لذت این تماشا را تنها کسی درک می‌کند که با این کوهنورد همراه شده باشد، سختی راه ناهموار را بر خود هموار کرده باشد، به ارتفاعات آن کوه زیبا رسیده باشد و چشم‌انداز طلوع خورشید را از آنجا تماشا کند. آنچه دیگران از آن شرایط درک می‌کنند، تنها کلماتی است که کوهنورد و همراهان او بیان کرده‌اند.

هرچند بهترین معرفت به حقیقت همان درک حسی است، اما ما نمی‌توانیم تمام واقعیت‌ها و حقایق جهان را به‌صورت حسی درک کنیم. همچنین نمی‌توان انتظار داشت که دیگران تمام چیزهایی را حس کنند که ما آن‌ها را به‌صورت حسی درک کرده‌ایم. لذا چاره‌ای نیست جز آن‌که از واژه‌ها و ابزارهای مشابه برای انتقال فهم خود به دیگران استفاده کنیم؛ هرچند می‌دانیم ظرف واژه‌ها برای انتقال تمام و کمال مفاهیم بسیار کوچک است. در قسمت قبل نیز گفتیم که معنا در درون واژه‌ها نیست، بلکه معنا چیزی است که ذهن ما به واژه‌ها نسبت می‌دهد. پس ممکن است فهم مشترکی از واژه‌ها و جملات نداشته باشیم و چیزی را بگوییم و شنونده معنای دیگری را برداشت کند. همچنین ممکن است ما منظور گوینده را به‌درستی درک نکنیم. بنابراین، اگر قصدمان از ارتباط کلامی رسیدن به درک مشترک است، باید برای دستیابی به فهم مشابه از واژگان تلاش کنیم. «تعریف» یکی از بهترین ابزارها برای ایجاد چنین فهم مشابهی است.





هر فرد براساس تجربیات خود در طول زندگی، تعبیر و فهم مخصوص به خود را دارد. لذا شاهد آن هستیم که یک جمله از سوی گروهی از مردم تصدیق و از سوی گروهی دیگر تکذیب می‌شود. در یک گفت‌وگوی علمی، وجود چنین اختلاف دیدگاهی می‌تواند به جدل منتهی شود. به همین دلیل، در تبیین نظریه‌های علمی تلاش می‌شود واژه‌ها و اصطلاحات آن نظریه تعریف شود تا بحث به مجادلات بی‌حاصل کشیده نشود. «این چیه؟»؛ این سؤال پرتکرار کودکان از والدین و مربیان است. پاسخ به همین سؤال تکراری، معنا و تعریف واژه‌ها را در ذهن کودک شکل می‌دهد. به چنین تعریفی، «تعریف به مصداق» گفته می‌شود. کودک چندین درخت با شکل‌ها و اندازه‌های مختلف می‌بیند و هر بار می‌پرسد: «این چیه؟» و پاسخ می‌شنود: «درخت». اندک‌اندک، درک حسی او از درخت با واژه «درخت» مرتبط می‌شود و ذهنش می‌تواند مشابهت‌های میان مصادیق را شناسایی کند و از واژه «درخت» مفهومی ذهنی بسازد و آن را به سایر مصادیق تعمیم دهد.



داریم که بتواند متر و معیاری برای سنجش در اختیارمان قرار دهد تا با آن‌ها بتوانیم خودمان مصادیق را شناسایی کنیم و به پاسخ سؤالاتمان برسیم:

«هیدروکربنات چیست؟»

«عصب ریکارنت لارنژیال چیست؟»

«افق رویداد سیاه‌چاله به چه معناست؟»

«اعداد اول به چه اعدادی گفته می‌شود؟»

«حقوق بین‌المللی بشردوستانه به چه معناست؟»

در دوران آموزشی، دوران شغلی و حتی در زندگی روزمره، این سؤال که «X چیست؟» یا «X به چه معناست؟» یکی از پرسش‌های پرتکرار است. در واقع، با پرسیدن از چیستی یا معنای یک چیز، به دنبال تعریف واژه‌ها و اصطلاحات می‌گردیم. پس اجازه دهید کمی وسواس به خرج دهیم و بپرسیم: تعریف چیست؟

«تعریف» توصیفی جامع و مانع از یک مفهوم است.

«جامع بودن» به چه معناست؟ «جامع بودن یک توصیف» یعنی آن توصیف، تمام مصادیق آن مفهوم را دربرگیرد.

«مانع بودن» به چه معناست؟ «مانع بودن یک توصیف» یعنی چیزی که مصداق آن مفهوم نیست، در آن توصیف صدق نکند.

«توصیف» چیست؟

«مفهوم» به چه معنی است؟

معنای «مصدق» چیست؟

و ...

«تعریف به مصداق» یکی از روش‌های متداول در شناساندن و انتقال مفاهیم است. مثلاً برای مفهوم «انسان» می‌توان چند انسان را نام برد که مخاطب آن‌ها را می‌شناسد. این شکل از تعریف، برای مفاهیمی که مصادیق مشخص و محدودی دارند، بسیار کارآمد است. برای نمونه، در تعریف عبارت «سیارات منظومه شمسی»، کافی است نام هشت سیاره برده شود. اما زمانی که تعداد مصادیق زیاد باشد و مشخص کردن همه آن‌ها دشوار شود، این روش ناکارآمد خواهد بود. مثلاً اگر بخواهیم «اعضای سازمان ملل» را به صورت مصداقی تعریف کنیم و تعریف ما جامع باشد، باید نام ۱۹۳ کشور را بیان کنیم. از این رو، اگر تعداد مصادیق زیاد باشد، «تعریف به مصداق» ناقص یا ناکارآمد خواهد بود.

علاوه بر این، در بسیاری از مفاهیم، مصادیق آن قدر زیادند که نمی‌توان همه آن‌ها را نام‌گذاری کرد، چه رسد به این که بخواهیم نام تک‌تک آن‌ها را ببریم. برای مثال، اگر بخواهیم با این روش مفهوم «گربه» را تعریف کنیم، از چند گربه می‌توانیم نام ببریم؟ و آیا این نام‌گذاری شامل گربه‌هایی که در آینده متولد می‌شوند نیز خواهد شد؟

در جایی که تعریف به مصداق ناکارآمد می‌شود، ما نیاز به توصیف‌های دیگری



تلاش برای تعریف کردن واژه‌ها بسیار مفید و سودمند است و از ابتدای یک گفت‌وگو، مانع از شکل‌گیری سوء تفاهم‌ها می‌شود. از این‌رو، امروزه در اکثر کتاب‌های علمی می‌بینیم که نویسندگان، منظور خود از واژه‌ها و اصطلاحات را بیان کرده و تعاریف آن‌ها را ارائه داده است.

اما نباید در تعریف کردن مفاهیم افراط کرد، چراکه تعریف کردن تمام واژه‌ها به «دور» یا «تسلسل» منتهی می‌شود. زیرا برای تعریف هر واژه و اصطلاح، نیازمند واژه‌ها و اصطلاحات دیگری هستیم، درحالی‌که تعداد واژه‌ها محدود است و تعریف بعضی از آن‌ها به خودشان بازمی‌گردد. به این بازگشت، «دور» گفته می‌شود و عقلاً، تعریفی که دارای دور است، فاقد اعتبار خواهد بود. برای نمونه، به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «سبز بودن» یعنی این که یک چیز سبز باشد.

۲. «سرکه» مایعی خوراکی است که با آن ترشی درست می‌کنند. «ترشی» یک نوع خوراکی است که با ترکیب سرکه و بعضی میوه‌ها و سبزیجات به دست می‌آید.

۳. «انسان» حیوان ناطق است. «ناطق بودن» به معنای توانایی در سخن گفتن و تلفظ کلمات است. «کلمات» آواهایی هستند که انسان آن را تولید کرده است.

این سه مثال، نمونه‌هایی از «دور» را نشان می‌دهد. دور می‌تواند کوتاه یا بلند باشد. فهمیدن دوره‌های کوتاه آسان است و اکثر مردم آن را تشخیص می‌دهند و تعریف دوری را نمی‌پذیرند. اما هنگامی که تعداد اجزای یک دور زیاد باشد، شناسایی آن چندان هم آسان نیست و اگر دقت نکنیم، ممکن است این دورها به استدلال‌هایی مغالطه‌آمیز منتهی گردند.

تعریف بسیاری از واژه‌ها را می‌توان در لغت‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها جست‌وجو کرد. برای گردآوری و تدوین لغت‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها زحمت بسیار زیادی کشیده شده است تا کسانی که با معانی متداول واژه‌ها و اصطلاحات آشنا نیستند، بتوانند به آن‌ها مراجعه کنند و درک اولیه‌ای از آن‌ها به دست آورند. اما این سخن به آن معنا نیست که تعاریف ارائه شده در آن‌ها فاقد دور هستند؛ اتفاقاً آن‌ها مملو از دورند. در ادامه، خواهیم دید که این موضوع نه تنها نقص یا ایراد آن‌ها نیست، بلکه در بسیاری از موارد اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، اکتفا به معنای عرفی واژه‌ها معمولاً به «دور در تعریف» منتهی می‌شود.

«تسلسل» در تعریف زمانی رخ می‌دهد که برای تعریف یک مفهوم، واژه‌های جدیدی خلق شوند و برای تعریف آن واژه‌های جدید، واژه‌های دیگری پدید آیند، و این سلسله از واژه‌های تازه هیچ‌گاه متوقف نشود. به این

گفت‌وگو توجه کنید:

- علی کیه؟ پدر حسن.
- حسن کیه؟ برادر حسین.
- حسین کیه؟ پدر سجاد.
- سجاد کیه؟ پدر باقر.

و ...

اگر این پرسش و پاسخ تا بی‌نهایت ادامه یابد، طرفین گفت‌وگو هیچ‌گاه درباره «علی» به درک مشترک نخواهند رسید. بنابراین، عقل تعاریفی را که دارای تسلسل هستند نمی‌پذیرد. از این رو، اگر بخواهیم دچار دور و تسلسل نشویم، وجود مفاهیم تعریف نشده اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

یکی از راهکارها برای پیشگیری از دور و تسلسل این است که واژه‌های استفاده شده در تعریف، شناخته شده‌تر و آشکارتر از واژه‌هایی باشند که در حال تعریف آن هستیم. در منطق کلاسیک می‌گویند: «معرف باید اجلی از معرف باشد.» [۱] مثلاً در گفت‌وگویی که پیش‌تر بیان شد، اگر طرفین گفت‌وگو هر دو حسین را می‌شناختند، دیگر نیازی به تعریف او نبود. به این ترتیب، به درک مشترکی از حسن و علی نیز می‌رسیدند. همچنین اگر هر دو اطمینان داشتند که درباره یک «علی» مشخص صحبت می‌کنند، دیگر نیازی به آن بخش از گفت‌وگو وجود نداشت.





گاهی اوقات طیف مخاطبان گسترده است. مثلاً یکی در اصفهان زندگی می‌کند و معنای «منار جنبان» و «چهل‌ستون» برایش واضح است، درحالی‌که دیگری در لندن زندگی می‌کند و واژه‌های «Tower Bridge» و «Buckingham Palace» برایش آشناست. یکی معنای «آمودریا» را می‌داند و دیگری فقط نام «جیحون» را شنیده است، اما نمی‌داند که آمودریا همان جیحون است. در چنین مواردی، اشکالی ندارد که این واژه‌ها به صورت دوری تعریف شوند تا هرکس با هرکدام که آشناست، به معنای دیگری پی ببرد. این اتفاق در دایرةالمعارف‌ها و لغت‌نامه‌ها بسیار متداول است. اما اگر کسی هیچ‌کدام از دو معنا را نداند، از درون لغت‌نامه نیز نمی‌تواند به معنای آن واژه‌ها پی ببرد.

کسی که در مناطق استوایی زندگی کرده و هرگز «برف» ندیده است، با هیچ وصفی نمی‌تواند معنای آن را به درستی درک کند. بهترین راه این است که او را به منطقه‌ای برفی برد تا خودش آن را تجربه کند. در این مثال، حتی تصویر نیز نمی‌تواند به خوبی معنا را منتقل کند، هرچند درک تصویری از مفهوم، از توصیف کلامی مؤثرتر است؛ زیرا تصاویر به ادراک حسی واقعیت نزدیک‌ترند. به همین دلیل، استفاده از تصاویر در لغت‌نامه‌ها متداول شده و با امکانات چندرسانه‌ای، برخی مفاهیم از طریق فیلم و صوت نیز انتقال داده می‌شوند.

بنابر آنچه گفته شد، هنگام انتقال مفاهیم، توجه به میزان شناخت مخاطب از واژه‌هایی که ما به کار می‌بریم ضروری است. اگر بدانیم مخاطب، مفاهیم ذهنی ما را می‌شناسد، نیازی نیست وقتمان را برای ارائه تعریف تلف کنیم. اما اگر تردید داریم، بهتر است ابتدا با مفاهیم ذهنی او آشنا شویم و دریابیم چه واژه‌هایی را می‌شناسد و آن‌ها را در چه مفهومی به کار می‌گیرد. سپس واژه‌های خود را با استفاده از واژه‌هایی که برای او آشنا هستند تعریف کنیم. به این ترتیب، به فهم مشترک نزدیک‌تر می‌شویم.

در هنگام آموزش یا نوشتن مقاله و کتاب نیز، توجه به مخاطب ضروری است. قطعاً در کتابی که برای کودکان نوشته می‌شود، باید از مفاهیم ساده و قابل فهم برای کودک استفاده شود، و در کتابی که برای عموم مردم نوشته می‌شود، سطح دانش و مفاهیم آشنای آن‌ها در نظر گرفته شود. اما در کتابی که برای متخصصان یک رشته خاص نوشته می‌شود، هیچ اشکالی ندارد از واژه‌های تخصصی استفاده شود. حتی نیازی نیست این واژه‌ها برای متخصصانی که آن‌ها را می‌شناسند تعریف شوند، مگر آن‌که نویسنده، معنای متفاوتی (هرچند اندک) در ذهن داشته باشد. در این صورت، باز هم ارائه تعریف می‌تواند به انتقال دقیق‌تر مفاهیم کمک کند.



موفری» اصلاً وجود ندارد که بخواهد هم‌زمان پول‌دار یا فقیر باشد. از سوی دیگر، وجود چند مصداق ممکن است باعث ابهام شود. کسی می‌گوید: «برادرم راننده است» و سپس می‌گوید: «برادرم نابیناست». بعید است فردی نابینا بتواند رانندگی کند؛ در واقع گوینده، واژه «برادرم» را در دو معنای مختلف به‌کار برده و به دو برادر متفاوت اشاره کرده است. بنابراین، سخن او دچار ابهام است. اگر به دنبال درک صحیح هستیم، باید مراقب چنین ابهام‌هایی باشیم، زیرا برخی از آن‌ها به مغالطه یا کج‌فهمی منتهی می‌شوند. در ریاضیات، مفهومی با عنوان «خوش‌تعریفی» (Well-definedness) وجود دارد. در واقع، یک مفهوم زمانی خوش‌تعریف است که جایی برای ابهام و کج‌فهمی در آن وجود نداشته باشد. ادامه دارد...

هر مفهومی که تعریف می‌شود، ممکن است یک یا چند مصداق داشته باشد یا اصلاً هیچ مصداقی نداشته باشد. برای مثال: مفاهیمی مانند «خورشید» (که در مرکز منظومه شمسی قرار دارد)، «رئیس دولت فعلی آمریکا» و «پدر پدرام» (البته اگر پدرام موردنظر را بشناسیم) مشخصاً یک مصداق دارند. مفاهیمی مانند «کشوری در خاورمیانه»، «عددی گویا»، یا «اتم هیدروژن» دارای مصداقی متعدد هستند. و مفاهیمی همچون «کچل موفری»، «اعداد طبیعی منفی»، یا «شیر بی‌یال و دم و شکم» فاقد مصداق‌اند. درباره مفاهیم فاقد مصداق، هر چیزی را می‌توان گفت. مثلاً: «تمام کچل‌های موفری پول‌دارند» یا «تمام کچل‌های موفری فقیرند». در اینجا تناقضی وجود ندارد، زیرا «کچل

پانوشت:
[۱] ر.ک:

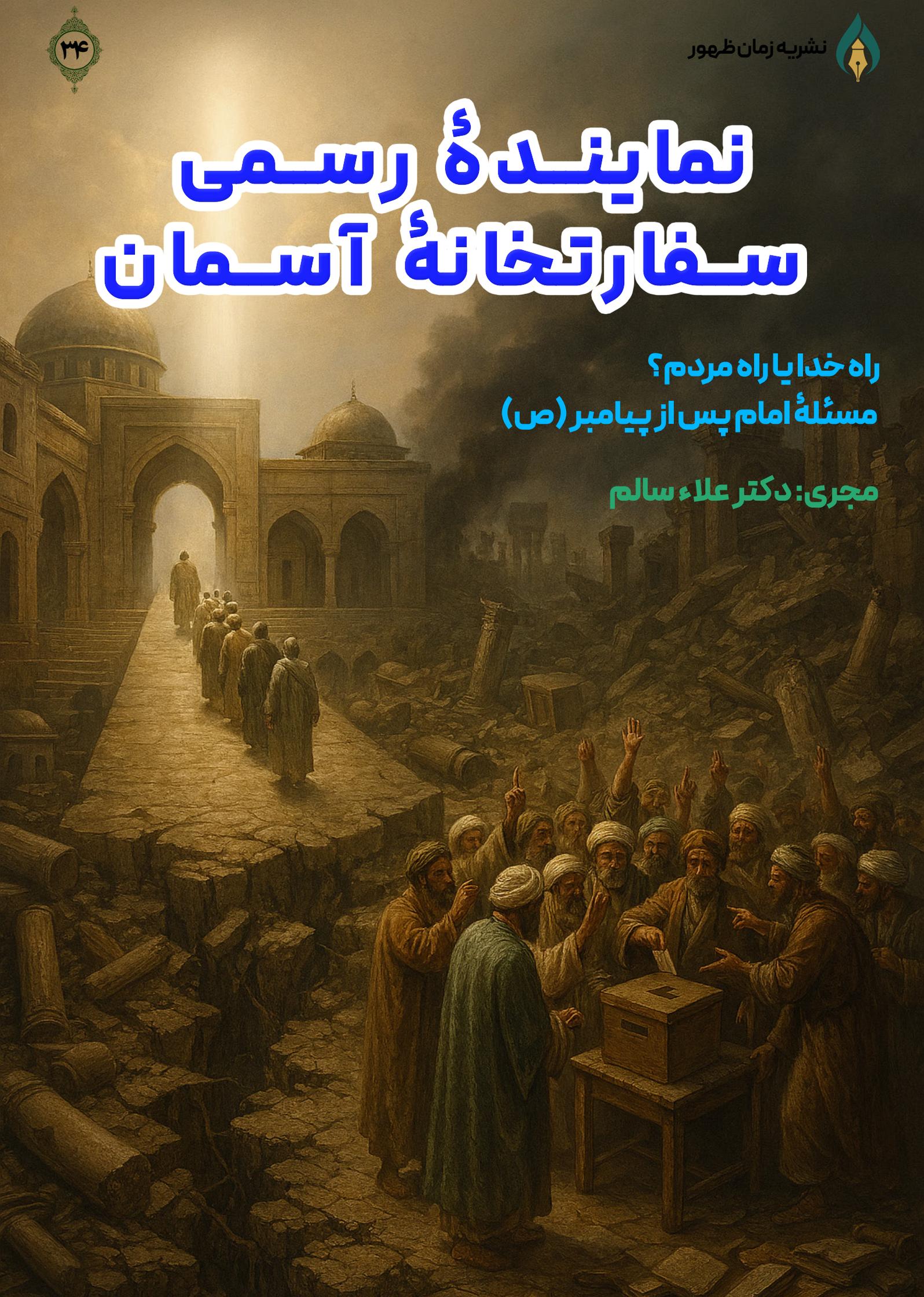




نمایندۀ رسمی سفارتخانۀ آسمان

راه خدا یا راه مردم؟
مسئله امام پس از پیامبر (ص)

مجری: دکتر علاء سالم



و گاهی به اجبار؛ گرچه سجده و اطاعت می‌کنند، اما چون با اراده و انتخاب خود نیست، پاداشی نخواهند داشت.

روشن شد؟ اکنون همه مردم یا:

۱. به صورت نظری و عملی به انتصاب الهی اعتقاد دارند و از خلفای خدا پیروی می‌کنند؛ که در این صورت در دنیا و آخرت رستگارند. یا:

۲. از لحاظ نظری به انتصاب الهی معترف‌اند، اما از لحاظ عملی - حتی اگر انکارکنند - باز هم ناچار به تعامل با آن‌اند.

اما تفاوت کجاست؟ تفاوت میان کسی است که انتصاب الهی را می‌پذیرد و از آن تبعیت می‌کند، و کسی که خود دست به انتصاب می‌زند؛ همان کاری که سایر فرقه‌ها انجام داده‌اند و برای خود سرپرستان دینی برگزیده‌اند؛ کسانی که - با نهایت تأسف - براساس ظن، گمان، هوا و رأی شخصی تشریح و قانون‌گذاری می‌کنند.

به این ترتیب، آنان عملاً اعلام کرده‌اند که خودشان امامانی تراشیده‌اند که مقام امامت را نه به نصب خداوند، بلکه به انتصاب خود به آنان بخشیده‌اند. سپس دین و عقاید و احکامشان را - که همه آن‌ها مبتنی بر ظن و گمان است - در حوزه عقاید و تشریح از همین افراد اخذ می‌کنند. به این ترتیب، خود را محتاج یک قیّم - کسی که دین را از او بگیرند - معرفی کرده‌اند.

...

آنان با رفتارشان اعتراف کرده‌اند که نیازمند کسی هستند تا علم و دین را از او دریافت کنند.

اما مسئله کجاست؟ مشکل در «مصدق» است.

گاهی این خداوند سبحان است که فردی را تعیین، معرفی و منصوب می‌کند، که در این صورت، شما باید از اهل بیت (ع) اخذ کنید؛ همانانی که فرمودند:

«زمین هرگز از امامی از ایشان خالی نمی‌ماند تا روز قیامت.»

...

اما گاهی انسان - پناه بر خدا - انتصاب الهی را کنار می‌گذارد و خود دست به انتخاب و نصب امامانی

می‌زند و سپس ظنون، آراء را از آنان دریافت می‌کند.

در نتیجه، امت دچار آشفتگی، تفرقه و پراکندگی می‌شود؛ همان‌گونه که امروز وضعیت مسلمانان چنین است.

همچنان درباره مسئله نخست سخن می‌گوییم؛ یعنی انتصاب خلیفه‌ای از جانب خداوند در هر زمان. چنین انتصابی، از لحاظ نظری، مورد پذیرش تمام فرقه‌های اسلامی است؛ به همین دلیل همه آن‌ها به پیامبران و فرستادگان پیشین ایمان دارند. اختلاف و اشکال آنان تنها مربوط به «پس از پیامبر اکرم (ص)» است. اما پیش از آن، هیچ‌کس منکر این نیست که خداوند، رسولان، پیامبران و امامان را منصوب کرده است؛ زیرا این حقیقت به صراحت در قرآن بیان شده و همگان با آن موافق‌اند.

بنابراین، از نظر نظری، این انتصاب الهی نزد همه فرقه‌های اسلامی امری ضروری تلقی می‌شود. اما مشکل از کجا آغاز شد؟ مشکل پس از پیامبر اکرم (ص) پدید آمد. شیعیان معتقدند این انتصاب باید «همچنان ادامه پیدا کند»، درحالی‌که دیگران باور دارند که «انتصاب الهی با رسول خدا محمد (ص) پایان یافته است». و حتی کسانی که می‌گویند بعثت و انتصاب الهی تا زمان پیامبر اکرم (ص) ادامه داشته و پس از ایشان پایان یافته، در عمل مجبورند به جای خداوند، خودشان دست به انتصاب بزنند.

به همین دلیل است که اکنون تمام فرقه‌های اسلامی «امامان مذاهب» دارند؛ کسانی که آنان را «ائمۀ مذاهب» می‌نامند و فقها، علما و مفسران‌شان از آنها پیروی می‌کنند. امروز هر فرقه اسلامی - چه اعتقادی و چه فقهی - در رأس خود اشخاصی دارد که تفسیر، عقاید و احکامش را از آنان می‌گیرد. به این ترتیب، انسان در عمل به وجود خلافت الهی در زمین اعتراف می‌کند؛ حتی اگر آشکارا به زبان نیاورد. او مجبور است با این حقیقت روبه‌رو شود، و اگر به خدا ایمان دارد، ناگزیر باید این واقعیت را بپذیرد. این همان اعتراف ضمنی است که قرآن درباره‌اش فرمود:

(وَيَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا) (و هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه‌ناخواه برای خدا سجده می‌کند).

پس تمامی انسان‌ها مجبور به سجده و تسلیم در برابر خداوند هستند؛ گاهی با اختیار، که پاداش دارد،





فارس شجاع، پیش از وداع

طهارت نگاه؛ نردبان شهود و ایمان

از پیامبر (ص) روایت شده است:
«چشمان خود را فرو بندید تا شگفتی‌ها را ببینید.»



تو صاحب کشف هستی، تو صاحب ملکوت هستی، و تو مؤمن به صاحب ملکوت، احمد (علیه السلام) هستی. خداوند برای احمد (علیه السلام) ملکوت آسمان‌ها و زمین را گشوده است. آیا می‌گویی چیزی نمی‌بینم؟ چیزی نمی‌بینم؟ دلیلی وجود دارد. حتی اگر همیشه با طهارت و وضو باشی، اگر چیزهایی داری که مانع تو می‌شوند، همین‌ها هستند که جلوی پیشرفتت را می‌گیرند و برایت حجاب ایجاد می‌کنند.

پس وقتی رسول خدا (ص) می‌فرماید: «چشمان خود را فرو بندید تا شگفتی‌ها را ببینید»، این درباره یکی از مؤمنان است که نفس خود را از هوس بازمی‌دارد: و اما کسی که نفس خود را از هوس بازدارد، هوسِ نفس در نگاه چشمش قرار می‌گیرد. پس هرکس نفس خود را از هوس بازدارد، بهشت جایگاه اوست.

(وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) (سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱) (اما کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس خود را از هوای آن بازدارد، بهشت جایگاه او خواهد بود).

آسمان خوشحال می‌شود و لبخند می‌زند. گفت: جایگاه من در بهشت به من نشان داده شد. عجایب را می‌بیند! عجایب را می‌بیند. آیا این‌ها از عجایب نیستند؟ برادر مؤمنش را می‌بیند و به او می‌گوید: اکنون به فلان جایگاه رسیده‌ای. برادرش می‌پرسد: چه کسی این را به تو خبر داد؟ پاسخ می‌دهد: این‌گونه چشم‌هایم را کنترل کردم و شگفتی‌ها را دیدم. خداوند سبحان و متعال قلبم را پاک کرد و سیرتم را پاکیزه نمود، پس تو را دیدم.

مؤمن، نفس و باطنش مانند آینه است. اگر این آینه آلوده باشد، تصویر آن مبهم و تار خواهد بود. اما اگر آینه پاک و تصویر شفاف باشد، شگفتی‌ها را خواهد دید.

به زنان نامحرم با نگاه شک‌آلود نگاه نکن. این زنان نامحرم، در شرع برای تو جایز است که با آن‌ها تعامل کنی، اما با نگاه شک‌آلود؟ نه، هرگز نباید چنین نگاهی داشته باشی. اگر با دقت نگاه کنی و مثلاً ببینی که لباس‌های باز پوشیده‌اند یا زیبایی‌های خود را آشکار می‌کنند، پس باید دوری کنی و به زنان نامحرم با نگاه شک‌آلود نگاه نکنی.

اگر در موقعیت شغلی هستی - مانند پزشک یا هر شغل دیگری - نباید با نگاه آلوده یا همراه با سوءنیت نگاه کنی. براساس وظیفه شغلی خود عمل کن و کار را به پایان برسان.

پس به زنان نامحرم با نگاه آلوده یا همراه با سوءنیت نگاه نکنید، و زنان نیز نباید به مردان نامحرم با نگاه شک‌آلود نگاه کنند. این حکم فقط به مردان اختصاص ندارد، بلکه زنان نیز مشمول این دست‌ورند:

(وَلْيَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَخْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) (سوره، آیه ۳۱) (و باید از نگاه‌های خود بکاهند و پاکدامنی خود را حفظ کنند).

همچنین، این آیات شامل زنان مؤمن نیز می‌شود. از حضرت زهرا (علیها السلام) پرسیده شد: ای بانویم، بهترین چیز برای زنان چیست؟ فرمودند: «این که مردان آن‌ها را نبینند و آن‌ها نیز مردان را نبینند.»

وضعیت ما در این زمان چگونه است؟ باید زندگی‌ات را بگذرانی، اما نباید به نگاه‌های آزادی کامل بدهی تا به زنان نگاه کند. به خدا



سوگند، من کاملاً درگیر و مشغول هستم و مجبورم (به این شرایط). من قبلاً مراقب نبودم، مراقب نبودم. و او هم می‌گوید: «آن‌ها درگیر هستند، من می‌بینم دوستم از او اطلاعات درسی می‌گیرد، برایم جزوه می‌نویسد و در ریاضیات کمکم می‌کند!» این حرف‌ها هیچ توجیهی ندارد. سخن حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها)، حجت بر ماست. ما حجت خدا بر خلق هستیم و او حجت خدا بر ماست. مادر تو، زهرا (سلام‌الله‌علیها) است و اطاعت از او واجب است. او حجت خدا بر امامان (علیهم‌السلام) است. سلام بر او باد.

او می‌فرماید: «بهترین چیز برای زنان چیست؟» زیرا او بانوی زنان است. [پاسخ دادند:] «این‌که مردان آن‌ها را نبینند و آن‌ها نیز مردان را نبینند.» اما امروز برخی فخر می‌فروشند: «نامزدم را به تو معرفی می‌کنم، همکاری را به تو معرفی می‌کنم، همسرم را به تو معرفی می‌کنم و بعداً...!» چنین رفتارهایی، پایبندی به اخلاق مؤمنان نیست. امروز برخی مانند قرضاوی و دیگران دیده می‌شوند که با زنان دست می‌دهند و این را نشانه پیشرفت می‌دانند.

ما قصد توهین به شخص خاصی را نداریم، بلکه اخلاق این رفتارها را نقد می‌کنیم، زیرا چنین اخلاقی از مؤمنان نیست.

به هر حال، نگاه به وسایل مدرن امروزی مانند تلویزیون، کامپیوتر، سینما و آنچه از محرمات در آن‌ها وجود دارد - به‌ویژه نگاه به زنان و مردان در آن‌ها - برای مسلمان حرام است. اگر کسی چنین کند، گویا به واقعیت آن‌ها نگاه کرده است. این تصاویر چه هستند؟ اگر به آن‌ها نگاه کنی، انگار به آن‌ها در حالتی که عریان در برابرت ایستاده‌اند، نگاه کرده‌ای.

برادران گرامی، امیدوارم سخن تنها نقل روایت یا مسئله‌ای نظری نباشد. همان‌طور که در مقدمه گفتیم،

عمل به این سخنان در شما ملکه‌ای ایجاد می‌کند که نفس و چشمانتان را حفظ می‌کند و این همان چیزی است که به قلب آرامش می‌بخشد.

پیامبر (ص) فرمودند: «هرکس چشمان خود را با نگاه به حرام پرکند، خداوند چشمان او را در روز قیامت از آتش پر خواهد کرد، مگر آن‌که توبه کند و بازگردد.» این نگاه حرام است؛ و اگر کسی چشمانش را با آن پرکند و مدتی به تماشای آن پردازد، خداوند چشمانش را با آتش پر خواهد کرد.

اگر به رسول خدا (ص) و اهل بیت او ایمان دارید - و شایسته این ایمان هستید - بدانید که علم آل محمد به اهلش رسیده و زمان آن فرارسیده است. بنابراین، انسان نباید خود را به استهزا بگیرد و نسبت به آنچه می‌بیند بی‌اعتنا باشد، چراکه این می‌تواند فتنه‌ای باشد. پس از فتنه بپرهیزید. از پیامبر (ص) روایت شده است: «خشم خداوند عزوجل بر زنی که همسر دارد و چشمان خود را با نگاه به غیر از همسر یا فردی که از محارم او نیست، پرکند، بسیار شدید است.»

پس تو در هر بار که چشم‌هایت را می‌بندی یا از شرم خدا به آسمان نگاه می‌کنی، می‌گویی: «پروردگارا، من به او نگاه نمی‌کنم.» سپس او از کنارت می‌گذرد، دنبال او نباش - نه در ذهنت، نه در دلت - و در حسرت نباش که چرا نگاه نکردم. خداوند در قرآن از همسران بهشتی (حورالعین) یاد می‌کند. یعنی اگر کسی به غیب ایمان نداشته باشد، می‌گوید: حورالعین من کجاست؟ این

جاودانگی است، و این وعده‌ای ابدی است.

سخن امام صادق (علیه‌السلام) را برای یادآوری تکرار می‌کنم: «هرکس به زنی نگاه کند و سپس از شرم خدا چشمانش را به آسمان بدوزد یا آن‌ها را ببندد تا آن زن از مقابلش عبور کند، احساس می‌کند که سه یا چهار قدم عبور کرده و دیگر به او نگاه نمی‌کند، خداوند متعال این عمل را برای او ثبت می‌کند تا او را با حورالعین تزویج نماید.» این روایت در بحارالأنوار، جلد ۱۰۴، باب اخلاق آمده است.

مؤمن با تربیت نفس و چشمانش، همچون کلیدی است که جهان‌ها را بر او می‌گشاید. او به چشمانش فرصت استراحت می‌دهد؛ چگونه؟ از خواندن خسته می‌شود، از نگاه کردن به صفحه دستگاه‌های دیجیتال خسته می‌شود. یعنی چه؟ یعنی با نگاه کردن به چیزهایی که خداوند عزوجل حلال کرده است - مانند سبزه‌ها، آب، آسمان و ابرها - به چشمانش آرامش می‌دهد. این‌ها جلوه‌های آفاق الهی‌اند. به آب نگاه می‌کنی، چشمانت آرام می‌گیرد؛ به سبزه‌ها، به ابرها و به آسمان نگاه می‌کنی، و چشمانت آرامش می‌یابد. این است آرامش چشم.

از امام موسای کاظم (علیه‌السلام) نقل شده است: «سه چیز باعث جلوه و شادابی چشم می‌شود: نگاه کردن به سبزه‌ها، نگاه کردن به آب جاری، و نگاه کردن به چهره زیبا.» هیچ چیز زیباتر از چهره‌های اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم) نیست. حتی اگر در نقاشی‌هایشان باشد، این نقاشی‌ها دریچه‌ای برای تخیل هستند. این‌گونه بود علی (علیه‌السلام)، این‌گونه بود حسن (علیه‌السلام). پس آن‌ها را نقاشی می‌کنی و به آن‌ها نگاه می‌کنی، حسرت می‌خوری که چرا در زمان زندگی‌شان حضور نداشتی. از خداوند می‌خواهیم که چنین نعمتی را به ما عطا کند. نگاه کردن به چهره زیبا، به سبزه‌ها و به آب جاری، مانند نگاه کردن به والدین است؛ وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنی، احساس می‌کنند که با مهربانی مورد توجه قرار گرفته‌اند. کسی که با مهربانی به والدین خود نگاه کند، سبب خشنودی آن‌ها می‌شود.

اما اگر کسی مانند آن باشد که والدینش را رها کرده و به تلویزیون چسبیده است، یعنی آن‌ها را فراموش کرده است. برای او سریال‌ها از مادر و پدرش عزیزتر شده‌اند. بنابراین، نگاهت را به والدینت برگردان؛ این نشانه نیکی به آنان است. یا نگاهت را به قرآن کریم معطوف کن، یا به عالم دین. امروز عالم عامل - یعنی عالمی که به علم خود عمل می‌کند و در مسیر نجات علم می‌آموزد - شایسته عنوان «عالم» است؛ وگرنه عالم واقعی، اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم) هستند.

همچنین نگاهت به کتابی که درباره فضائل اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم) است، ثواب دارد. هرکس به فضیلتی از علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) نگاه کند، پاداش این نگاه را خواهد داشت. و هرکس فضیلتی از علی (علیه‌السلام) را بنویسد، تا زمانی که آن نوشته باقی است، پاداش آن را خواهد داشت.

پس اگر برای خدا و امامت اخلاص داشته باشی، توفیق بر تو نازل می‌شود و در زندگی موفق خواهی شد.

حال اگر [چیزی] ندید ساعتی می‌گذرد و می‌گویی: من چیز حرامی ندیدم، آن منظره [آلوده] را ندیدم، نه نه، بلکه باید بگویی: الحمدلله که آن منظره را ندیدم.

